

نگرشی نو به ماهیت علوم:

گذر از دانش¹ به حکمت²

فاضل لاریجانی

مشاور وزیر و عضو هیات علمی وزارت فرهنگ و آموزش عالی

□ یکی از مباحث اصلی در فلسفه علم، بررسی و ارزیابی مبانی عقلانیت تئوری های علمی است که تا کنون از جانب فیلسوفان بسیاری مورد نقادی قرار گرفته است. از جمله این فیلسوفان نیکولاس ماکسول³ - فیلسوف نام آور علم معاصر است که بر روند فعلی فعالیت های علمی اشکالات اساسی وارد کرده و آن را به شدت مورد حمله قرار داده است در این مقاله، ابتدا سعی بر آن است تا تصویری کلی از اهم آرا و نظریات وی ارائه و در پی آن، به نقد و بررسی این نظریات بپردازیم.

1- مقدمه

نیکولاس ماکسول، از سالها قبل با نگارش کتابها و مقالات متعدد، سیر جاری علوم طبیعی و انسانی و مبنای فلسفی آنها را به شدت مورد انتقاد قرار داده است. وی، اهداف و روشهای فعلی علوم را از این لحاظ که در جهت حل مشکلات کنونی بشر نمی باشد، ناصحیح و غیر عقلانی می داند و بر این باور است که در حال حاضر تحقیقات علمی و به خصوص تحقیقات دانشگاهی، وجهه نظر و هم خود را بر توسعه و گسترش ابعاد مختلف «دانش» قرار داده و نسبت به تجزیه و تحلیل و ارائه طریق برای حل معضلات و مصائب هولناک بشری تا حدود زیادی بی تفاوت هستند. از همین روی، ماکسول دیدگاه حاکم و فلسفه زیربنایی تحقیقات امروزی - و به تعبیر خود وی «فلسفه دانش»⁴ - را مردود و نابخردانه می شمارد.

به زعم وی، در این زمان، آنچه بیشترین پیش از هر چیز دیگری بدان نیازمند است سنتها و نهادهایی است است برای آموختن چگونگی حل و فصل

مشکلات و تعارضات به شیوه ای معقولانه و مسالمت آمیز و مبتنی بر تشریح مساعی و تعاون. به دیگر سخن، نوع جدید از تحقیقات مورد نیاز است که هدف اصلیش نه تنها بسط و گسترش دانش بلکه افزایش تعلق و حکمت - هم در سطح فردی هم در سطح جهانی - باشد.

در این دیدگاه - که ماکسول از آن با عنوان «فلسفه حکمت»⁵ یاد می کند - حکمت به معنی ظرفیت تحقق آنچه در زندگی «ارزشمند» است (از جمله خود دانش، دانش فنی، فهم عالم و...) تعریف می شود. بنابراین، از نقطه نظر فلسفه ای حکمت، گونه ای از تحقیقات دارای اولویت هستند که به تجزیه و تحلیل و تبیین دقیق مسائل زندگی و ارائه و طراحی و ارزیابی نقادانه راه حل های مختلف آن پرداخته و مباحث و تحقیقات علمی و تکنولوژیکی تابع و فرع بر حل مسائل اساسی زندگی و تحقیقات از نوع اول تلقی می شوند. به طور کلی برای آنکه تحقیقات در مجرای صحیحی قرار گرفته و تبدیل به کاوش عقلانی حکمت گردند، به تغییرات وسیع و دگرگونی

همه جانبه ای در تمامی رشته های دانشگاهی شامل علوم طبیعی، تحقیقات اجتماعی و نیز در زمینه های علوم انسانی نیاز است چرا که در این صورت است که می توان به ساختن جهانی بهتر نائل آمد. ماکسول، تز خود را در دو بخش تنظیم می کند. ابتدا بر آن است ماهیت کنونی تحقیقات علمی و تصویری که امروزه از «تحقیقات علمی» در اذهان وجود دارد «فلسفه دانش» را مورد نقادی و تجزیه تحلیل قرار داده و از دو طریق بر غیر عقلانی بودن این تصویر و فلسفه، استدلال کند. از منظری که وی، در مقاله «چگونه می توان جهان بهتری ساخت»^[1] عرضه کرده است بنیانها و روند کنونی علوم به طور مخربی غیر عقلانی است.

در بخش دوم تز خویش، تصویر دیگری از تحقیقات علمی - «فلسفه حکمت و تعلق» - را ارائه می کند. ماکسول معتقد است این تصویر دقیق تر و معقول تر از تحقیق، چنانچه به شایسته ترین نحو ادارک شده و به عمل گذاشته شود، حقیقتاً می تواند به بشر بیاموزد که «چگونه می توان جهان

بهتری ساخت». ماکسول از آن پس، به تغییراتی اشاره می کند که برای به فعلیت رسیدن «فلسفه حکمت و تعقل» لازم است. این تغییرات حوسه وسیعی از ماهیت تحقیقات علمی گرفته تا فلسفه و نیز تعلیم و تربیت را تحت الشعاع قرار داده و به باطن آنها سرایت می کند. آراء ماکسول در مقالات متعدد و از جمله در یکی از آثارش تحت عنوان «گذار از دانش به حکمت»^[2] - که هم اکنون این اثر در دست ترجمه به فارسی است - به تفصیل ارائه شده است. در این نوشتار، بر آن بوده ام آراء وی را به اختصار و آن گونه که از کتاب و مقالاتش [منابع] استفاده می شود بیان کنم و پاره ای انتقادات را که بر وی وارد ساخته اند نیز مطرح سازم.

2- رنجهای بشری و نیاز به یک انقلاب عقلانی فراگیر

«زمین ما بار سنگینی از کشتار، شکنجه، اسارت، فقر، رنج، مخاطره و مرگ را بر دوش می کشد. به تخمین هر ساله بیش از 3/5 میلیون نفر از گرسنگی

و بیماری ناشی از سوء تغذیه جان خود را از دست می دهند. میلیونها کودک از کمبود پروتئین رنج می برند و نتیجتاً مغز آنها رشد کافی نمی یابد. با این همه، به نظر می رسد که کره خاکی ما ظرفیت تولید مواد غذایی به اندازه کافی برای تغذیه تمامی انسانها را دارا باشد؛ البته در صورتی که زمین و غذا به صورت عادلانه تری توزیع شود و اولویتهای تولید مواد غذایی در کشورهای پیشرفته متضمن اصراف کمتری باشد. ... شمار کشته شدگان در جنگ جهانی دوم چیزی بین سی و پنج تا شصت میلیون نفر بوده است و شمار بیشتری از آدمیان از آن هنگام تا کنون در پی جنگها جان باخته اند. خودکامگی در میان ملتها بسیار فراگیر است و چه بسیار دیوانگان جنایتکاری که قدرت را فراچنگ آورده و حفظ کرده اند. وحشت، به بند کشیدنهای خوسرانه، شکنجه و اعدام در جهت تحکیم پایه های قدرت دیکتاتوری به کار می روند و چنین حکومتهای خودکامه ای حتی در مورد حمایت دولتهای دموکراتیک نیز واقع شده اند.» [3]

اگر چه خطر، رنج و مرگ جنبه های گریز ناپذیر زندگی و زیستن در جهان طبیعت هستند، اما بسیاری از آنها نیز آفریده خود ما ناشی از اراده ما، حاصل کردار ما و یا نتیجه قصور ما در عمل است.

برای اینکه جهانی انسانی تر و عادلانه تر بسازیم، ماکسول معتقد است، که باید لاقط مسائلی چند را حل کنیم، از جمله آنکه:

(الف) پایان دادن به فقر جهان سوم و برقراری رابطه ای عادلانه تر بین جهان اول⁷ و جهان سوم⁸

(ب) پایان دادن به حکومت های خود کامه و استبدادی و بنیان نهادن دموکراسی در سراسر جهان

(ج) پایان دادن به مشکلات زیست محیطی از جمله جلوگیری از نابود سازی جنگلها و حیوانات طبیعی

(د) پایان دادن به رشد جمعیت
(و) برچیدن موانع موجود بر سر راه صلح جهانی و پایان بخشیدن به تهدیدات نظامی و پایان یافتن مسابقه تسلیحات اتمی

ز) پایه گذاری نهادهایی جهانی و نیز
مطبی با هدف همکاری و همزیستی.

چنانچه مسائل و مشکلات فوق
بخواهد حل شود، بشر نیازمند اینست که
بداند چگونه می توان به این اهداف رسید
و چگونه می توان به نحو عقلانی تر و با
برخورداری از روحیه تعاون بیشتر این
مسائل را حل کرد.

در این ارتباط، عمده ترین
پرسشهایی که مطرح هستند عبارتند از:
به منظور تحقق اهداف فوق، سنتهای
علمی و نیز موسسات علمی موجود، تا
چه حد عقلانی هستند؟ چنانچه لازم است
در این سنتها و موسسات تغییراتی
صورت پذیرد، شکل تغییر چگونه است؟
علم، تکنولوژی و کل تحقیقات در زمینه
علوم انسانی و تعلیم و تربیت چه سمت
و سویی باید داشته باشد؟ و اساسی تر
آنکه، صورتی از علم، تکنولوژی،
دانشوری⁹ و تعلیم و تربیت برای زیستن
انسان ها و تحقق بخشیدن به آنچه در
زندگی جقیقتاً دارای ارزش است، بهترین
است. هدف ها و روش های بنیادی و
عقلانی چنین پژوهشی¹⁰ (جستاری)

چیست و چنین هدف هایی را چگونه می
توان با هدف ها و روش ها فردی و
اجتماعی پیوند داد؟

اگر بپذیریم که هدف اساسی
پژوهش علمی، بالا بردن کیفیت زندگی
انسان است، در این صورت بنا بر ادعای
ماکسول، پژوهش علمی در حال حاضر
و نی روش های جاری در تحقیقات
علمی به نحو عمیق و زیانباری غیر
عقلانی هستند زیرا صرفاً در صدد
افزودن بر علم آدمی نسبت به جلوه های
گوناگون جهان هستی بوده برای
پیشرفت علم نوعی اولویت عقلانی قائل
هستند؛ بدون آنکه نسبت به مصائب و
مشکلات بشر عنایتی داشته باشند.

«از این رو، دعوی من است که در دل
علم، تکنولوژی، دانشوری و تعلیم و
تربیت غرب - و نتیجتاً در دل تفکر غرب
- یک فاجعه بزرگ عقلانی وجود دارد...
برای ساختن جهانی سالمتر، شادتر،
عادلانه تر و انسانی تر، داشتن سنتی
قوی و پر نفوذ در پژوهش عقلانی
(فکری) که وقف یاری کردن ما در نیل به
چنین اهدافی شده باشد، مسلماً نه شرط
کافی، بلکه شرط لازم است.» [4]

■ در بهترین صورت عقلانی خود، فیزیک نظری بیانی از عشق مشترک ما از آن جنبه ای از جهان هستی است که با ساختار و معماری بنیادین آن مربوط می شود.

■ بر خلاف فلسفه «فلسفه دانش» که اصرار می ورزد تحقیق باید از زندگی و مسائل آن جدا شود تا عقلانی باشد، «فلسفه حکمت» درست عکس آن را قائل می شود.

ماکسول بر این باور است که آنچه نیازمندیم علم جدید نیست، بلکه شیوه های جدید و مناسب تحقیقاتی است که در آن توجه به مشکلات بشر و نحوه حل آنها به واسطه همیاری، نقش اول را داشته باشد و توسعه علم و تکنولوژی در آن، هدفی تبعی و نقشی ثانوی پیدا کند.

هدف اصلی در این شیوه جدید از تحقیقات، معطوف به غنی تر ساختن زندگی انسان ها و بهبود بخشیدن به حکمت و تعقل است تا صرف علو دانش. مراد از حکمت، همان استعدادی است که برای پدید آوردن امور ارزشمند در زندگی برای خود و دیگران وجود دارد و بنابراین علم و دانش فنی را نیز در بر می گیرد. چرا که، علم نه فقط به عنوان وسیله ارزشمند است، بلکه فس نفسه به مثابه ارزشی مستقل هم مطلوب است.

یکی از زمینه های مورد بحث ماکسول، توجه به این نکته است که پیگیری تحقیق فی ذاته و به بهترین صورت جنبه ای از عشق است و کوشش مشترک ما برای مشاهده و درک آنچه در جهان و در وجود ما شایسته



عشق است و چنین چیزی حتی برای موضوعی آشکار آنچنان دور از عشق همچون فیزیک نظری نیز صادق است.

«در بهترین صورت عقلانی خود، فیزیک نظری بیانی از عشق مشترک ما از آن جنبه ای از جهان هستی است که با ساختار و معماری بنیادین آن مربوط می شود. علم فیزیک دارای نوعی ارزش عقلانی درونی است تا بدان پایه که ما را قادر می سازد عظمت معماری نهفته در بطن طبیعت را مشاهده و درک کنیم و بدان عشق ورزیم.»^[5]

3- فلسفه دانش (Philosophy of Knowledge)

«فلسفه دانش» تصویری از «تحقیق» است که از گذشته به ارث رسیده است؛ از فرانسیس بیکن (F. Bacon) و انقلاب علمی قرن شانزدهم و هفدهم و خصوصاً «عصر روشنفکری»¹² در قرن هیجدهم.

به زعم ماکسول، جنبه هایی از «فلسفه دانش» را در آثار افلاطون و ارسطو می توان یافت، ولی تحقق نام این نظر، در قرن شانزدهم و هفدهم با آثار

کپرنیک، گالیله، دکارت و از همه بیشتر نیوتن، به وقوع پیوست. این موفقیت بزرگ نیوتن بود که جلوه ای عقلانی به فلسفه تجربه گرایی بخشید؛ فلسفه ای که وقتی کلیت یافت به «فلسفه دانش» تبدیل شد. قبل از نیوتن، فرانسیس بیکن به فلسفه تجربه گرایی تقریر و تحریری واضح بخشید. در قرن هیجدهم، فیلسوفان عصر روشنگری در جستجو برآمدند تا بتوانند ایده های روشن شناسانه بیکن و نیوتن را در حوزه علوم اجتماعی نیز تعمیم دهند. در طول قرن نوزدهم صبغه بیکن - نیوتنی روشنگری از تجربه گرایی، هر چه بیشتر حاکم شد تا اینکه در نیمه قرن بیستم تأثیر تامی بر همه سوون علمی از خود به جای گذاشت. این «سوون» نه فقط نحوه تحقیقات و روش آن در برمی گیرد، بلکه معیار تحقیق نو، شیوه پذیرش یک تحقیق برای چاپ در مجلات علمی، نحوه پذیرفتن یک نقد در حیطه تحقیقات، مضمون دروس و رشته های تحقیقاتی و سمینارها و از این قبیل را نیز شامل می شود.

به طور خلاصه، کمتر شأنی از شوون تحقیقات علمی باقی مانده است که از سیطره «فلسفه دانش» و تصویری که از «تحقیق علمی» ارائه می دهد، به دور مانده باشد.

هسته اصلی و الگوی اساسی «فلسفه دانش»، فلسفه علم تجربی خاصی است که آن را «تجربه گرایی استاندارد»¹² می نامند. آنچه «فلسفه دانش» در زمینه «کل تحقیق» می گوید، فلسفه علم تجربی راجع به علم تجربی می گوید. تنها فرق موجود اینست که فلسفه علم تجربی معیار قبولی قوانین و تئوری ها را توفیق تجربی یا نبود آن می داند.

ماکسول معنقد است حتی فیلسوفانی چون پوپر¹³ که گرایشی ضد بیکنی دارند، در عین حال نکته اصلی فلسفه وی را حفظ کرده اند: این که هیچ علم «ماتقدمی»¹⁴ راجع بع عالم ممکن نیست و همه احکام علمی باید فقط بر حسب توفیق تجربی و عدم آن ارزیابی شوند.^[6]

ماکسول تأیید می کند یکی از اهداف فلسفه علم پوپر، دفاع از تز اصلی «تجربه

گرایی استاندارد» است؛ یعنی این اصل تجربه گرایی که معتقد است در علم تنها مشاهده و تجربه می تواند تصمیم بگیرد که آیا قضیه ای علمی (اعم از قوانین و تئوری های علمی) باید رد شود یا مورد پذیرش واقع شود.

از نقطه نظر «فلسفه دانش» راه صحیح این است که ابتدا علم و تکنولوژی را بیاموزیم و بعد ببینیم که چگونه می توانیم مسائلمان را با آنها حل کنیم. در این تصویر از تحقیق، می باید تمایزی اساسی بین اهداف اجتماعی و انسانی¹⁵ و اهداف فکری و عقلی¹⁶ از تحصیل علم قائل شد. طبق این تفکیک و تمایز، حیطه فکری و عقلی تحقیق به طور جدی از حیطه اجتماعی آنی یعنی سیاست، مذهب، ارزش، اقتصاد، احساسات و تمایلات جدا می شود. فقط احکام عینی و غیر شخصی و تکوینی می تواند در حیطه عقلی علم وارد شود و در این حیطه فقط با واقعیت، منطق، مشاهده و تجربه سروکار داریم و هر گونه امر دیگری از دایره ارزیابی خارج می شود. تحقیق علمی از دیدگاه فلسفه دانش، همین قسمت اخیر و حیطه دوم

می‌گیرد. مسائل انسانی کهاز حیطة دوم به کلی خارج است، اموری است که بر علم مترتب می‌شود و در حیطة دیگری باید در مورد آنها قضاوت کرد.

دلیل چنین تصویری واضح می‌نماید (برای قائلین آن). چه آنکه، هدف تحقیق علمی، بسط دانش است؛ دانشی مطابق با واقع. چگونه می‌توان این دانش را تحصیل کرد؟ طبعاً با ابزاری که در فوق بدان اشاره شد: یعنی منطق، مشاهده، گردآوری شواهد، تجربه و محک زدن تئوری‌ها با عالم خارج. اکنون به میان آوردن ارزشها، سیاست، دین و امثال اینها به مثابه تخریبی است. نسبت به عینیت قضایای علمی و انحراف از هدف تحقیق علمی. یکی از اموری که مدافعان فلسفه دانش آن را مستمک قرار می‌دهند، ماجرای «لیزنکو»¹⁷، دانشمند روسی است؛ ماجرای که به وضوح خطر تفکیک نکردن بین حیطة فکری و تعقلی تحقیقت علمی و حیطة وراء آن (حیطة سیاست، مذهب، ارزش و امثال آن) را گوشزد می‌کند. در پایان این بخش تذکر نکاتی ضروری است:

اول آنکه به لحاظ روش شناسی در بحث از علم، عموماً بین دو حوزه داوری و توجیه عقلانی (Context of Justification) و حوزه کشف و گردآوری (Context of discovery) فرق اساسی قائل هستند. آنچه تا کنون از «فلسفه دانش» در مورد لزوم تفکیک جدی بین دو حیطة علم (حیطة تعقلی و تفکری و حیطة سیاسی و مذهبی، ارزشی و غیره) بیان شد، همه مربوط به مقام داوری علم است وگرنه، خود «فلسفه دانش» اذهان دارد که در مقام گردآوری شواهد و کشف تئوری‌ها، همه نوع امور خارج از حیطة تعقل و تفکر نیز می‌تواند تأثیر گذار باشد. در حیطة کشف و گردآوری، که تا حد زیادی غیر عقلانی است، الهامات، اشراقات و انواع ملاحظات شخصی و اجتماعی می‌تواند دخالت کند؛ ملاحظاتی از قبیل مسائل بشر، وجهه‌های کاری، وجود کمک‌های مالی، ملاحظات فلسفی و دینی و امثال آن.

نکته دوم «فلسفه دانش» با تصویری که از تحقیق ارائه می‌کند معتقد است علوم را می‌توان به لحاظ علم بودن،

مرتب کرد. علم فیزیک به عنوان اساسی ترین علم در پایین نقطه واقع می شود، علوم زیست شناختی در میانه و علوم اجتماعی بالا. واقع شدن علوم اجتماعی در بالای جدول، نشانگر آن است که کمترین سطح از حیثی تعقلی و عینی علم را واجد است.

در اینجا دو گرایش عمده در «فلسفه دانش» وجود دارد: تحلیل گرایی (reductionism) و ضد آن (anti-reductionism). دیدگاه تحلیل گرایی بر آن است که باید سعی کنیم همه این علوم - که در بالا به آنها اشاره شد - به علم فیزیک نظری تحویل یابند. و در مقابل، دیدگاه «ضد - تحویل گرایی» معتقد است این نظر یا هدفی غیر قابل تحقق است یا هدفی نا مطلوب و یا هر دو. در عین حال، هر دو گرایش مذکور اتفاق نظر دارند که سلسله ای از علوم می توان تشکیل داد که در آن، هر علمی فوق به علم زیرین نیازمند باشد. فیزیک در پایین ترین قسمت جدول است چه آنکه فی المثل به جامعه شناسی محتاج نیست. در حالی که جامعه شناسی به فیزیک نظری محتاج است، یا چنین احتیاجی در

مورد آن متصور است (همچون استفاده جامعه شناسی از وجود و بقای نیروی جاذبه).

4- غیر عقلانی¹⁸ بودن فلسفه دانش

ماکسوم معتقد است «فلسفه دانش» با وجود تأثیر زیاد و طولانی اش، به نحوی مخرب و موثر غیر عقلانی است. مقتضای عقل این است که روشها و قواعدی کلی وجود دارند که چنانچه به عمل درآیند بهترین شانس ها را برای حل مسائل و تحقق بخشیدن به اهداف، ممکن می سازد.

«حل مسائل»¹⁹ به طور کلی به معنای «جستجوی هدفمند»²⁰ و جستجوی هدفمند به معنای حل مسئله است قواعد عقلانی می توانند به صورت قواعدی برای حل مسئله مطرح شوند یا به صورت قواعدی در جستجوی هدف.

ماکسول از هر دو ناحیه و یا به تعبیر صحیح تر از هر دو منظر به «فلسفه دانش» حمله می کند: هم نسبت به عقلانی بودن «فلسفه دانش» به عنوان فلسفه ای در حل مسئله و هم نسبت به

■ باید در مفهوم و ایده «تکامل عقلانی و فکری، تغییری ایجاد شود. از «تکامل در معرفت و دانش» باید به «تکامل در ایده های مربوط به وصول به یک جهان عاقل همساز» تغییر جهت دهد.



عقلانی بودن «فلسفه دانش» به عنوان فلسفه ای برای جستجوی هدف.

برای ارزیابی عقلانی بودن «فلسفه دانش» از ناحیه حل مسئله، ابتدا قواعدی که برای حل مسائل به نحو عقلانی می باید به کار رود را در نظر می گیرم و سپس با مقایسه نشان داده می شود یا پاره ای از این قواعد از جانب «فلسفه دانش» زیر پا گذاشته شده است. قواعد چهارگانه ای که برای حل هر مسئله ای به نحو عقلانی مطرح هستند عبارت است از:

- 1- تبیین و منظم کردن هر چه بیشتر مسائل اساسی که باید حل شوند.
- 2- بیان راه حل های ممکن و ارزیابی آنها.
- 3- بر حسب ضرورت، مسئله اصلی و اساسی به مسائل جزئی تر و خوردتری که تخصصی ترند، تحلیل و تجزیه شوند.

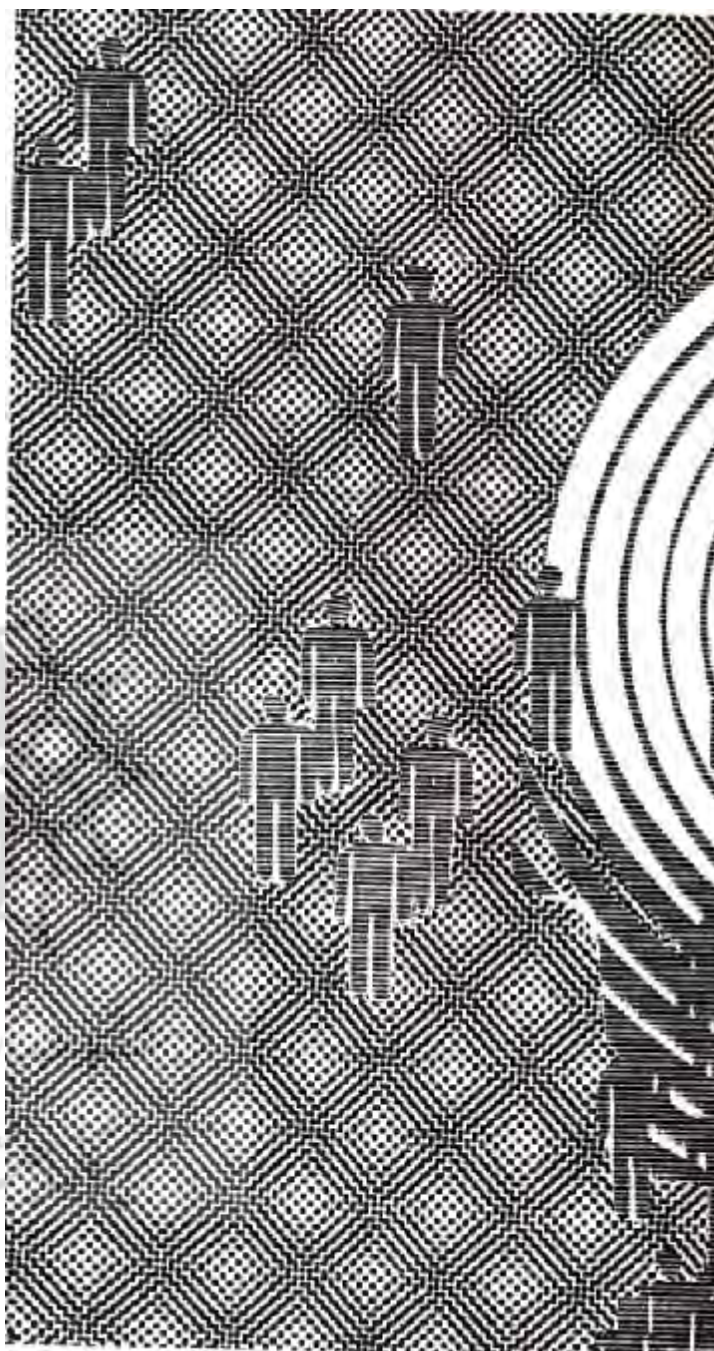
خطر این قاعدع سوم این است که پرداختن به مسائل خردتر تخصصی، با اصل مسئله و آن علاقه و هدف اصلی در تحقیق

را مخدوش می سازد. لذا، برای رفع این هدف، قاعدع چهارمی لازم است.

4- پیوند دادن پوشش های مربوط به حل مسئله اصلی و حل مسائل تخصصی به گونه ای که هم حل مسئله اصلی تحقیقات و کاوشهای تخصصی تر را جهت دهد و عکس آن را، ایده خرد کردن مسائل کلی به کسائل جزئی و سپس ارائه راه حل ها و ارزیابی آنها پیشتر نیز توسط پوپر مطرح شده بوده است:

«... روش همه بخش های عقلانی ... این است که شخص مسئله خود را به صورتی واضح بیان و سپس راه حل های مختلف پیشنهاد شده برای آن را به نحو نقادانه امتحان کند».[7]

اما آنچه «فلسفه دانش» از جانب آنها مورد انتقاد قرار گرفته است آن است که از میان قواعد چهارگانه بیان شده، فقط قاعدع سوم را به طور وسیعی به کار می بندد و مابقی قواعد (1، 2، 4) و تا حدود زیادی نادیده می گیرد و بد آنها عمل نمی کند. لذا، از همین روی هم «فلسفه دانش» عقلانی نیست. چه آنکه قواعد فوق حداقل قوانینی است که برای پرداختن و حل



■ فلسفه باید دوباره به همان نقطه بازگردد که برای سقراط بود: کوششی برای اینکه عقل و تعقل را برای توسعه و تکامل حکمت در زندگی به کار گیرد.

مسائل به نحو معقول می باید از آنها تبعیت کرد.

سنت‌های طبقاتی و علمی جاری و نهادهایی که به طریق فوق عمل می کنند و از این جهت هم غیر عقلانی هستند، اگر چه ممکن است در حل مسائل علمی و تکنولوژیکی از سرعت و پیشرفت چشمگیری برخوردار باشند که این خود نیز از مظاهر فلسفه دانش محسوب می شوند، اما در عین حال بسیاری از مشکلات بشر امروز که زیان بار و خطرناک هستند و از همکاری عادلانه و انسان دوستانه در جهان به دور هستند را در پی خواهند داشت.

5- برهان دوم علیه «فلسفه دانش»

در این بخش، «هدفمندی» فلسفه دانش مورد نقادی قرار می گیرد. چه، به زعم ماکسول اهدافی که به طور کلی در تحقیقات و علوم تعقیب می شوند ممکن است مسئله دار و مبهم باشند؛ ممکن است آنقدرها که ما گمان می کنیم، مطلوب و یا قابل تحقق نباشند؛ همچنین، ممکن است منجر به نتایجی شوند که ما در وهله اول نمی بینیم و یا با دیگر

اهداف ما تصادم داشته باشند در نهایت ممکن است تحقیق ما راه حل قانع کننده ای برای موارد تصادم هدفها در بر نداشته باشد.

ماکسوم معتقد است دو قاعده اساسی وجود دارد که بر هر تحقیق مبتنی بر «هدف» لازم است مراعات شوند - که از جانب فلسفه دانش رعایت نمی شوند - و آن دو عبارت است از:

الف) همواره در تحقیق باید مطمئن باشیم که هدفهای ما به روشنی تبیین و منعکس شده اند و مبهم و مقفول واقع نشده اند.

ب) اهداف تحقیق منظم اند مورد ارزیابی قرار گیرند و موارد مسئله دار و پیچیده بهبود یابند و روشهایی را که بر طبق آن نیز عمل می کنیم اصلاح شوند.

وی در این نقد، به عنوان مثال علوم فیزیکی را که در واقع هسته اصلی و الگوی اساسی فلسفه دانش را تشکیل می دهد، مورد بررسی قرار می دهد.

در تجربه گرایی استاندارد، هدف اصلی دانش فیزیک، بهبود بخشیدن به علم ما راجع به عالم خارج در نظر گرفته

می شود مشروط بر آن که روش تحصیل این دانش صرفاً تجربی باشد و از هیچ پیش فرض و «علم ماتقدمی» کمک گرفته نشود. به این معنا که تنها معیار موفق یا موفق بودن و یا قبول و رد یک تئوری، همانا تأیید شدن و یا تأیید نشدن باشد.

ماکسول معتقد است این تصویر تجربه گرایی استاندارد از هدف علوم فیزیکی و روش آن، هر دو خطاست و به هیچ روی منطقی نیست، چرا که:

هر تئوری فیزیکی T را که در نظر بگیریم هر قدر هم که از لحاظ تجربی باشد باز می توانیم بی نهایت تئوری های رقیب T_1 و T_2 ... با آن بیابیم که به طور کامل با شواهد موجود منطبق و سازگار باشند در عین حالی که با تئوری T متفاوت و متضاد هستند. البته ممکن است این تئوری «تئوری های ترمیمی»²¹

با آزمایشهای آینده ناسازگار

نوع جدیدی از تحقیقات مورد نیاز است که هدف اصلیش نه تنها بسط و گسترش دانش بلکه افزایش تعقل و حکمت - هم در سطح فردی و هم در سطح جهانی - باشد.

افتد اما به طور مقطعی همان قدر به طور تجربی موفق است که تئوری T - اگر نگوییم بیشتر. به این ترتیب، در روش تجربه گرایی استاندارد، علوم فیزیک با بی نهایت تئوری های ترمیمی مواجه است که ارجحیت یکی بر دیگری به طریق تجربی ممکن نیست و چنین نتیجه ای عملاً علم فیزیک را به بن بست می کشاند. مگر اینکه، با تمسک به اصول و معیارهای غیر تجربی بتوان از میان تئوری های متعدد هم ارز تجربی یکی را برگزید زیرا، هرگز نمی توان نادرستی تئوری های ترمیمی موقتی را با تجربه و آن هم به نحو همگانی و «غیر جزئی»²² تجربه کرد. این ادعا که «تئوریهای ترمیمی خلاف واقع هستند» ادعایی متافیزیک است مبتنی بر اینکه «طبیعت خود به صورت موافق با تئوری های ترمیمی عمل نمی کند؛ طبیعت خود ترمیمی نیست».

پس در کل روش شناسی ما به نحو ضمنی پذیرفته است که طبیعت به طور ترمیمی و موقتی عمل نمی کند، در حالی این ایده با تجربه گرایی استاندارد توافق و سازگاری ندارد و این خطا و تضاد در

شیوه، از این امر نشأت می‌گیرد که هدف علم فیزیک به درستی تبیین و جلوه داده نشده است و این ادعا که «بدون هر گونه پیش فرضی»²³ می‌توان علم به جهان خارج را توسعه داد» ادعای نادرستی است چنانکه اینشتین اصرار ورزیده است:

«هدف علم فیزیک باید توسعه دانش ما از جهان خارج باشد در ظرف این پیش فرض که جهان به طریقی قابل فهم است: این طریق یا آن طریق».^[8]

طریقه تجربه‌گرایی استاندارد بر آن است که ما علمی بر جهان خارج مستقل از تجربه و به نحو ماتقدم نداریم. این ادعا کاملاً خطا است. ما کاملاً مستقل از همه تجربه‌ها، به عنوان نکته اساسی و ثابت می‌دانیم که «جهان خارج به نحوی قابل فهم است».

6- فلسفه حکمت (Philosophy of wisdom)

چنانچه گذشت، ماکسول «فلسفه دانش» را به عنوان «چهارچوب و طرح مفهومی برای تحقیق علمی» و چگونگی

آن، ناتمام می‌داند و لذا خود درصدد برآمده است تا تصویر جدید و مبتکرانه از «تحقیق علمی» ارائه کند و همانطور که گذشت، وی این تصویر جدید را «فلسفه حکمت» می‌خواند؛ فلسفه‌ای که برای توسعه و ترویج حکمت تعقل²⁴ بنا شده و نه صرف دانش و علم به عالم خارج²⁵.

برای وی، «فلسفه حکمت» طرحی است برای ارضاء «قواعد عقلانی تحقیق» که در بخش قبل تفصیل آن گذشت. «فلسفه حکمت» برای یاری رساندن به وجود سازگاری و تناسب بین زندگی و افعالی است که فی نفسه ارزشمندند و یا به امور ارزشمند منتهی می‌شوند. این افعال باید در «فلسفه حکمت» تصویری واضح و صحیح بیابند و به خوبی مورد نقادی واقع شوند. عمده‌ترین هدف عقلانی تحقیق این است که مسائل شخصی، اجتماعی و جهانی زندگی را منظم کند و بدانها صورتی معقول بدهد و در حل آنها راه‌هایی را پیشنهاد و آنها را ارزیابی کند.

به طوری که اشاره رفت، در طرح ماکسول، «فلسفه علم» و حتی «فلسفه

حکمت» صبغه ای اجتماعی می یابد؛ چه آنها مسائلی را که با هدف شخصی و اجتماعی انسان مربوط می شود، مورد بحث قرار می دهند. در این دیدگاه، تحقیقات مربوط به حل مسائل و مشکلات انسان و زندگی وی، از اولویت برخوردار است و تحقیقات تخصصی تر علم و تکنولوژی جنبه تبعی و ثانوی دارند که باید در جهت هدف اصلی و حل مسائل اساسی زندگی قرار گیرند.

ماکسول در روشن ساختن تقابل میان «فلسفه دانش» و «فلسفه حکمت» می افزاید: «در حالی که برای فلسفه دانش، اساسی ترین نوع تعلیم عقلانی، تحصیل دانش است برای «فلسفه حکمت»، اساسی ترین نوع تعلیم، یاد گرفتن این نکته است چگونگی زندگی کنیم، چگونه ببینیم و چگونه در خلق امور ارزشمند مشارکت داشته باشیم. می توان گفت هدف اصلی تحقیق علمی، این است که عقل را در خدمت رشد حکمت (Wisdom) قرار دهد.

مراد از حکمت - چنانچه قبلاً هم اشاره شد - مجموع استعدادها و تلاش ها و خواسته های انسان است برای

کشف و رسیدن به آنچه که در زندگی مطلوب و ارزشمند است؛ ارزشمند هم برای شخص وهم برای نوع انسان. با اندکی تأمل روشن می شود که حکمت در واقع فهم و دانش را شامل می شود، اما از آنها فراتر از این جهت که شامل خواست و کوشش عملی برای رسیدن چیزی است که ارزشمند محسوب می شود.

یکی از پیش فرض هایی که به نظر می رسد در پشت «فلسفه دانش» پنهان شده، این نظر است که فعل عقلانی، زمانی ممکن می افتد که علم مربوط به آن تحصیل شود و بنابراین، تحصیل آن علم، به لحاظ عقلی، بسیار اساسی تر است تا حل مسائل حیات و زندگی انسانی. این پیش فرض از ناحیه «فلسفه حکمت» رد می شود. چرا که برای صرف دانستن اینکه «چه علمی مربوط است»، ما باید ایده های قبلی نسبت به آنچه مسئله حیات است داشته باشیم و نیز آنچه درباره آن باید انجام دهیم. به این بیان، آنچه اساسی تر است «علم و دانش» نیست، نفس «حیات» است و انجام موفقیت آمیز آن.

بر خلاف «فلسفه دانش» که اصرار می‌ورزد تحقیق باید از زندگی و مسائل آن جدا شود تا عقلانی باشد، «فلسفه حکمت» درست عکس آن را قائل می‌شود:

فلسفه حکمت بر این باور است به جای اینکه نفی اخلاقیات و سیاست و ایده‌های دینی را برای تحقیق لازم بدانیم تا «عقلانی» شود - چنانکه فلسفه دانش مدعی است -، بر عکس باید تحقیق خود را وقف توسعه و تدقیق این ایده‌های مبتکرانه کنیم.

ماکسول معتقد است «تحقیق» بر اساس «فلسفه حکمت» را می‌توان عامل وحدت و یکپارچگی و وجه جمعی برای تحقیقات عقلانی سنتی و ایده‌های رومانتیکی دانست. از این جهت که از یک طرف به علایق منطقی و مربوط به عالم تکوین و نیز رجوع به شواهد اهمیت می‌دهد و از طرف دیگر، جهات احساسی و وجدانی را ارزشمند و قابل توجه می‌داند.

مبتنی بر اصل «فلسفه حکمت»، تمام هدف‌های عقلانی و مسائل همه علوم و مهارت‌ها در واقع شخصی و یا اجتماعی

است و نمی‌توان مسائل علوم را از بعد انسانی آن (چه شخصی و چه اجتماعی) خالی ساخت. البته، این امر بدان معنا نیست که تنها نوع ارزش تحقیق در این فلسفه، ارزش عملی است بلکه بر عکس، تحقیق از حیث تحقیق خود ارزشمند است.

یکی دیگر از نکاتی که ماکسول بر آن تأکید می‌کند این است که فلسفه‌های مختلف حیات را همچون تئوریهای مختلف علمی، می‌توان با یکدیگر سنجید و یکی را بر دیگری ترجیح داد. در علم، تئوری‌ها را بر اساس تجربه و مشاهده و امثال آن می‌سنجند و در فلسفه‌های حیات، باید آنها را با تجربه‌های روحی، دینی، خواسته‌های انسانی و نظایر آن سنجید.

7- آثار و ملزومات «فلسفه حکمت»

ماکسول در پایان تز خویش، به تغییراتی اشاره می‌کند که لازمه اتخاذ «فلسفه حکمت» به جای «فلسفه دانش» است. این تغییرات در جوانب و امور مختلفه‌ای بررسی شده‌اند که در زیر، پاره‌ای از آنها را متذکر می‌شویم:

1- باید در ماهیت مسائل علمی و آکادمیک تغییری حاصل شود، به گونه ای که «مسائل زندگی» انسانی، در بحث ها گنجانیده شود و از مسائل «دانش»، اساسی تر شمرده شود.

2- باید در ماهیت ایده های علمی و آکادمیک تغییری اساسی پدید آید به گونه ای که پیشنهادهای مربوط به عمل همچون تئوری های علمی مربوط به دانش، در بحث ها درج شود.

■ ماکسول بر این باور است که آنچه بدان نیازمندیم علم جدید نیست، بلکه شیوه های جدید و مناسب تحقیقاتی است که در آن توجه به مشکلات بشر و نحوه حل آنها به واسطه همیاری، نقش اول را داشته باشد.

3- باید در مفهوم و ایده «تکامل عقلانی و فکری»²⁶ تغییری ایجاد شود. از «تکامل در معرفت و دانش» باید به «تکامل در ایده های مربوط به وصول به یک جهان عاقل همسان» تغییر جهت دهد.

4- ما نیازمندیم که تغییری اساسی در کل طبیعت تحقیقات اجتماعی به عمل آوریم. اقتصاد، سیاست، جامعه شناسی و امثال آن، علم به معنای علوم تجربی (Science) نیستند. وظیفه آنها این است

که مسائل حیات را به هم مرتبط سازند و راه حل هایی پیشنهاد و آنها را مورد ارزیابی قرار دهد.

5- در ماهیت علوم طبیعی و تکنولوژیکی باید تجدید نظر کرد. به جای اینکه حطیه عقلانی²⁷ علوم از دو عنصر تئوری و مشاهده ترکیب شود، باید هدف های تحقیق هم جزء آن شود. بحث های مستمر بر روی مسائل مربوط به هدف تحقیق باید ملاحظات مربوط به علم و متافیزیک و ارزش را به هم مربوط سازد.

6- باید تغییری اساسی در ترجیحات تحقیقات علمی و تکنولوژیکی پدید آید به گونه ای که هدف های تحقیق هر چه بیشتر باید از تحقیقات نظامی و تحقیقاتی که به دنبال ثروت و قدرت است، دور شود و به سوی منافع کسانی که نیازمندی بیشتری دارند (میلیون ها انسان فقیر و گرسنه که در جهان سوم زندگی می کنند) روی آورد.

7- رابطه میان «تحقیقات اجتماعی» و «تحقیقات علوم طبیعی» باید مورد تجدید نظری اساسی قرار گیرد. به جای اینکه علوم طبیعی اصل و اساسی تر

است باید در آنها تغییراتی اساسی صورت گیرد. از نظر وی، تحقیقات باید خود را وقف توسعه تعقل، حکمت و بینش کند و پیشرفت های علمی و تکنولوژیکی در خدمت این هدف قرار گیرند.

ماکسول در نهایت به نکته جالبی اشاره می کند:

فلسفه تنها یک مسئله اساسی دارد و آن اینکه چگونه می توانیم امور ارزشمند را در دنیای شگفت انگیز و پیچیده که خود جزئی از آن هستیم، پدید آوریم؟
فلسفه باید دوباره به همان نقطه ای باز گردد که برای سقراط بود:

کوششی برای اینکه عقل و تعقل را برای توسعه و تکامل حکمت در زندگی به کار گیرد.

یادداشتها

- 1- Knowledge
- 2- Wisdom
- 3- Nicholas Maxwell
- 4- Philosophy of Knowledge
- 5- Philosophy of Wisdom
- 6- irrational
- 7- first world
- 8- third world
- 9- Scholarship

شمرده شود، باید جهت کاملاً عکس شود و تحقیقات علوم اجتماعی از نقطه نظر اینکه هدف های اساسی تر را در دنبال کردن مسائل حیات و توسعه حکمت و تعقل مد نظر دارد، اصل و اساس محسوب شود.

8- تغییر اساسی باید در این طریق پدید آید که کل فعالیت های علمی و آکادمیک با سایر مسائل جهان بشری مربوط شود. تحقیقات علمی به جای آنکه از بقیه جامعه جدا باشد، باید به طور ثابت از بقیه جامعه هم بیاموزد و با بقیه جامعه در گفتگو باشد و آثار و اعمال آنان را نقد کند.

9- تغییر اساسی باید در نقش ایده های سیاسی و مذهبی و آثار هنری و ابراز احساس هنرمند و تمایلات و ارزش های انسانی در یک «تحقیق عقلانی» حاصل آید. به جای اینکه این گونه امور از دایره تحقیقات خارج شوند، باید به وضوح در تحقیق مندرج شوند و به نحو نقادانه ارزیابی گردند تا آنچه ارزشمند است حاصل آید.

اینها پاره ای از مواردی بود که ماکسول (علاوه بر دیگر موارد) معتقد

- [2] Maxwell, Nicholas, From Knowledge To Wisdom: A Revolution in the Aims & Methods of Science, Basil Blackwell, 1984.
- [3] Ifid, PP. 1-2.
- [4] Ibid, p.3
- [5] Ibid, p.7
- [6] Popper, K.R. (1959) The Logic of Scientific Discovery, Hutchinson, London
- [7] Ibid p.16
- [8] Einstein, A. (1973) Ideas and Opinions. Souvenir Press, London.
- [9] Maxwell, N. (1976) What's Rational Science & Delight and Compassion, Brand's Head Books, Hayes, Middlesex.
- [10] Maxwell, N. (1974) 'The rationality of Scientific discovery', Philosophy of Science, 41, pp. 123-53 & 247-95.

- 10- inquiry
- 11- Enlightenment
- 12- Standard Empiricism
- 13- K. Popper
- 14- a Priori Knowledge
- 15- humanitarian of social aims
- 16- intellectual aims
- 17- Lysenko
- 18- irrational
- 19- Problem – Solving
- 20- aims – Pursuing
- 21- ad hoc theories
- 22- impartial
- 23- pre – supposition
- 24- wisdom
- 25- Knowledge
- 26- intellectual progress
- 27- intellectual domain

منابع

- [1] Maxwell, Nicholas, "How Can we Build a Better world? From Knowledge to Wisdom". , Center for Philosophy of Science, University of Pirrsburg.

پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی